

کتاب کوچک فلسفه

حکمت بزرگترین اندیشمندان جهان
به زبانی خودمانی

گریگوری برگمن

ترجمه‌ی کیوان قبادیان



نشر اختران

فهرست

۷	پیش‌گفتار: چیستی و چرایی فلسفه
۱۱	فصل اول: تالس و پیش‌سقراطیان
۱۹	فصل دوم: سقراط
۲۵	فصل سوم: افلاطون
۳۱	فصل چهارم: ارسطو
۳۷	فصل پنجم: آگوستین قدیس
۴۳	فصل ششم: توماس آکویناس
۴۹	فصل هفتم: رنه دکارت
۵۵	فصل هشتم: توماس هابز
۶۱	فصل نهم: بندیکت اسپینوزا
۶۹	فصل دهم: جان لاک
۷۵	فصل یازدهم: دیوید هیوم
۸۳	فصل دوازدهم: ایمانوئل کانت
۸۹	فصل سیزدهم: هگل
۹۵	فصل چهاردهم: کارل مارکس
۱۰۱	فصل پانزدهم: ژان ژاک روسو
۱۰۷	فصل شانزدهم: آرتور شوپنهاور
۱۱۳	فصل هفدهم: جان استوارت میل
۱۲۱	فصل هجدهم: سورن کیرکه گارد
۱۲۷	فصل نوزدهم: فریدریش نیچه
۱۳۳	فصل بیستم: جان دیویی
۱۳۹	فصل بیست و یکم: لودویگ ویتگنشتاین
۱۴۵	فصل بیست و دوم: ژان پل سارتر
۱۵۱	فصل بیست و سوم: این راند
۱۵۹	فصل بیست و چهارم: ویلیام وان اُرمَن کواين
۱۶۶	نمایه

پیش‌گفتار

چیستی و چرایی فلسفه

پس، بالاخره فلسفه چیست؟ فلسفه، بر خلاف کاربرد متداول این کلمه، صرفاً نگرشی نسبت به زندگی نیست. وقتی شخصی بر نیمکت پارک کنار تان می‌نشیند و می‌گوید: «فلسفه‌ی من در زندگی این است که...»؛ این فلسفه نیست. (البته، مگر این که آن آدم فیلسوف قابل‌ی باشد که از قضا برای خوشگذرانی از خانه بیرون زده است.) نه، فلسفه یکی از شاخه‌های خاص معارف بشری است.

قبل از این که زیست‌شناسی و فیزیک «علم» نامیده شوند و مطالعه‌ی ذهن «روان‌شناسی» و مطالعه‌ی سیاست «علم سیاست» نام بگیرد، فیلسوفان به همه‌ی این رشته‌های مجزا می‌پرداختند و، به عبارتی، آن‌ها را ابداع کرده بودند. اما فلسفه بیش از آن که پرداختن به این رشته‌ها باشد، تلاشی است برای بسط دیدگاهی جامع نسبت به جهان هستی در بنیادی‌ترین بخش‌های آن و دیدگاهی جامع نسبت به انسان، از ماهیت ذاتی‌اش گرفته تا قدرت و حدود توانایی‌هایش.

فلسفه از اشتیاق به کشف ماهیت چیزها ناشی شده است. فلسفه به‌عنوان روش خاصی برای فهمیدن رازهای دنیا پدید آمده و روش فلسفی برای تعیین حقیقت ادعاهایی که درباره‌ی عالم می‌شود، بر استدلال منطقی تأکید می‌کند.

فیلسوفان مشتاق بودند ذات چیزها را کشف کنند، و فلسفه را به‌عنوان روش خاصی برای فهمیدن رازهای جهان ابداع کردند، روشی که ابزار

اثبات دیدگاه‌هایشان را فراهم می‌آورد. فلسفه با مذهب فرق می‌کند زیرا ادعاهای فلسفه درباره‌ی جهان به کمک منطق توجیه می‌شوند درحالی که مذهب اصول خاص خود را با بهره‌گیری از داستان‌سرایی و قصه‌گویی توضیح می‌دهد.

حتی رمان‌نویسان بزرگ، که ایده‌هایشان درباره‌ی آدمی و جهان از صفحات کاغذ وامی‌جهد و ما را با عمق و بصیرت‌شان مبهوت می‌کنند، فیلسوف نیستند. چرا نیستند؟ صرفاً به این علت که به فلسفه نمی‌پردازند. به بیان دیگر، توضیح یا دلیلی برای ادعاهای خود ارائه نمی‌دهند.

بسیار خوب، پس فلسفه این است؛ اما چه اهمیتی برای ما دارد؟ موضوع اساسی همین است دیگر! موضوعی که احتمالاً شما را به خواندن این پیش‌گفتار ترغیب می‌کند یا خیر. پاسخ ساده است: فلسفه به ما یاد می‌دهد که چگونه فکر کنیم. فیلسوفان نه تنها به ما می‌گویند که به چه چیزی فکر کنیم، بلکه به ما یاد می‌دهند که چگونه بیندیشیم. مطالعه‌ی تاریخ فلسفه فقط مطالعه‌ی تاریخ اندیشه‌ها نیست، بلکه تا حدی هم مطالعه‌ی تاریخ معرفت ما، مطالعه‌ی شیوه‌ی تفکر ماست. اتکای ما در عصر مدرن بر داده‌های تجربی و بر تجربه‌گری، و نیز اعتقادمان به استدلال منطقی برای اثبات گناهکاری یا بی‌گناهی، جملگی ثمرات بذرهایی فلسفی‌اند که در گذشته، قرن بعد از قرن، افشانده شده‌اند. ایده‌های ما بر شناختمان تأثیر می‌گذارند و مطالعه‌ی سیر تاریخی این ایده‌ها، که می‌شود گفت همان مطالعه‌ی فلسفه است، به مانند گام نهادن به درون ذهن نویسنده‌ای باستانی است که بینش‌هایش ایده‌هایی را آفریده که ما به آن‌ها باور داریم، روشی را آفریده که ما با استفاده از آن این ایده‌ها را باور می‌کنیم و حتی نوایی را آفریده که ژرف‌ترین صدای درونی ماست.

تفاوت بین دو آگزیستانسیالیست مهم قرن بیستم، سارتر و کامو، را در

نظر بگیرید. داستان بلند مشهور کامو، بیگانه، با تصویر کردن زندگی قهرمان داستان که از هر بابت بیگانه و جدا از سرزمین و بقیه‌ی مردم است، اضطراب وجودی شرایط بشری را تشریح می‌کند. او شرایط عمیقاً منزوی آن فرد را باز می‌نمایاند. هرچند آفرینش‌هایی ادبی از این دست، نظریه‌های فلسفی خاصی را می‌کاوند یا ارائه می‌کنند، اما این آثار به‌خودی خود محصول فلسفی نیستند. از سوی دیگر، سارتر را، اگرچه هم نمایش‌نامه و رمان نوشته، فیلسوف بنیادی‌تری می‌دانند زیرا نه فقط نظریه‌های آگزیستانسیالیستی او در آثار ادبی‌اش ارائه شده، بلکه این ایده‌ها در رساله‌های فلسفی، که در آنها می‌کوشد ثابت کند اعتقاداتش صحیح‌اند، هم تصریح شده و کاملاً بسط یافته است.

در خلال این کندوکاو پی خواهیم برد که گروه‌هایی از فیلسوفان بر جنبه‌های متفاوتی از عمل فلسفی انگشت می‌گذارند. برخی از آنان عمدتاً نظریه‌پردازانی اخلاقی یا سیاسی‌اند. در حالی که دیگران قریحه‌ی خود را در مطالعه‌ی معرفت‌شناسی و متافیزیک به کار می‌گیرند. این نکته هم روشن خواهد شد که فلسفه رشته‌ی علمی و مطالعاتی بسیار فراگیری است و هرچه دنیای واقعیت، جامعه و سیاست تغییر می‌کند، سخن فلسفی هم همراه با آن تغییر می‌کند. مثلاً، فیلسوفان اوایل دوران مدرن (مثل هابز و دکارت) تلاش می‌کردند کشفیات علمی گالیله و کپرنیک را بفهمند و آن‌ها را در آرای خود بگنجانند، در حالی که فیلسوفان معاصر می‌کوشند مفاهیم فلسفی همه‌ی مطالعات علمی مطرح (مثل کلون‌سازی^۱ یا سفر به فضا) را بفهمند و آن‌ها را در نظریات خود بگنجانند. اما فیلسوف بیش از آن که صرفاً به دنبال گنجاندن مستندات علمی در فلسفه‌ی خویش باشد، ناگزیر خود را درگیر مسائل و موضوعات زمان خود می‌کند. به این ترتیب، مطالعه‌ی تاریخ فلسفه جالب است چرا که وقتی فیلسوف به

۱. Cloning. تولید مصنوعی یا آزمایشگاهی موجودات زنده. - م

مسائل دنیای معاصر خود پاسخ می‌دهد، باید هم به استدلال‌ها و داعیه‌های فلسفی پیشینیان، و هم به مسائل بنیادی فلسفه، مسائلی که از زمان یونان باستان همه‌ی فیلسوفان همه‌ی اعصار را به چالش طلبیده و الهام‌بخش آنان بوده است، پاسخ دهد.

در این کتاب، با انداختن نگاهی به زندگی و اندیشه‌ی فیلسوفان بزرگ دو هزار سال گذشته، به پیشینه‌ی ایده‌ها پی می‌بریم. هر فصل شامل شرح مختصری از زندگی یک فیلسوف و بحث مختصری درباره‌ی ایده‌های اصلی اوست. برای کسانی که تازه با فلسفه آشنا شده‌اند، من استعاره‌ای عام در این کتاب آورده‌ام که برای توضیح هر فصل به کار می‌رود و به‌منظور کمک به خواننده در متمایز کردن فیلسوف‌ها از یکدیگر، از استعاره‌ی مکرر بسی گاو^۱ بهره برده‌ام. امیدوارم این خانم گاو همان قدر که انسان‌گونه است، مفید هم باشد. خوب، برویم و ضیافت‌مان را شروع کنیم!

فصل اول

تالس و پیش‌سقراطیان

(۶۴۰-۴۶۹ پیش از میلاد)

✓ برای تشریح ماهیت عالم تلاش کردند
 ✓ برای ادعاها و اظهارات خود برهان ارائه می‌کردند
 ✓ مسائل بنیادی فلسفه را مطرح کردند

نطفه‌ی سنت طولانی جستارهای فلسفی در غرب در سرزمین یونان باستان افکنده شد. طیف گسترده‌ای از فیلسوفان «پیش‌سقراطی» سراغ داریم که بر بسیاری از مواضع فلسفی منحصر به فرد تأکید می‌ورزیدند. اما آنان در یک چیز، یعنی فلسفه، مشترک بودند.

تالس (۶۴۰-۵۵۰ پیش از میلاد) را «نیای» فلسفه می‌دانند. وی ظاهراً نه فقط کسوفی را پیش‌بینی کرده بوده، که در آن زمان کار علمی مهمی به شمار می‌آمده، بلکه به خاطر این که اصل بنیادی عالم را آب می‌دانسته، نامبردار است. به بیان دیگر، او بر این باور بود که «مایه‌ای» که عالم ما از آن تشکیل شده، در اصل مشتق یا محصولی از آب است. همین ادعا و حکم، نقطه‌ی عزیمت فلسفه و علم به شمار می‌آید. هرچند پیشینیان نیز قادر بودند اوضاع کیهان را پیش‌بینی کنند، و نظریه‌های زیادی هم درباره‌ی جهان هستی (عالم) پرداختند، اما فیلسوف نبودند. تالس به

ضرورت انجام دو کار پی برد:

۱. نتیجه‌گیری‌هایش درباره‌ی جهان هستی را به هیچ چیز دیگری جز خود جهان هستی (مثلاً به خدایان) نسبت ندهد.
۲. برای توجیه آرای خود، برهان بیاورد.

این‌ها اصولی هستند که فلسفه را از سایر شاخه‌های معرفت جدا می‌کنند، اصولی که هنوز هم به کار می‌آیند.

مسائل و دغدغه‌های پیش-سقراطیان

ما با ادعای تالس با نخستین مسئله‌ی فلسفه، مسئله‌ی جوهر، روبه‌رو می‌شویم. به بیان دیگر، اصول بنیادی در دنیا کدام‌اند؟ این تلاش برای تعیین «جوهرها» و اصول وجود بعدها متافیزیک نامیده شد. تالس ادعا می‌کرد که اصل بنیادی حیات آب است؛ اما جانشینش، آناکسیمن، مدعی بود که منشأ همه چیز هواست.

دغدغه‌ی دیگر دوران باستان وجود (هستی) و تحول بود. به بیان دیگر، هستی و تحول چگونه می‌توانند در کنار هم وجود داشته باشند؟ اگر هستی باقی است و موجودات دستخوش تحول می‌شوند (ورود تحول به درون هستی و خروج از آن)، چطور هستی می‌تواند هم باقی باشد و هم نباشد؟ (امان از دست این یونانی‌های خُل و چل!) تقریباً همه‌ی فیلسوفان، در طول هزاره‌ها تا به امروز، همچنان به مسئله‌ی متافیزیک پرداخته‌اند.

اما پاره‌ای از پاسخ‌های «پیش سقراطیان» چه بود؟

فلسفه‌ی ایلایی و «هستی محض»

فلسفه‌ی ایلاییان نظامی بود که می‌خواست تناقض آشکار بین تحول و هستی را توضیح دهد. این فیلسوفان در این داعیه‌ی رایج اشتراک نظر

داشتند که در بطن همه‌ی چیزها اصلی همیشگی و تغییرناپذیر وجود دارد. این همان «هستی محض» است. هستی محض هم مادی است و هم معنوی. پارمیندس، که از فیلسوفان ایلایی مشهور است، مدعی بود که هستی هم فضای نامتناهی و هم اندیشه است. این همان اصل بدون اجزای جانبی است و ابداً هیچ نقص و کمبودی ندارد. به این ترتیب، یک واقعیت غایی یا اصل غایی (هستی) در بطن هر چیز خاص و متناهی نهفته است. در حالی که تالس پیش‌تر به «مایه» یا «چیز» بنیادی در جهان مادی توجه داشت، فیلسوفان ایلایی در پی اصلی‌نهایی بودند که هم حیات فکری و هم حیات مادی را منظور کند و به حساب آورد.

هراکلیت و تحولات کلی

بر خلاف دیدگاه ایلایی مبنی بر این که ماده «ثابت» و بدون تغییر است، هراکلیت را می‌توان «فیلسوف تحول کلی همیشگی» نامید. همه چیز در حرکت و تغییر و تحول دائمی است. این اجرام مخالف یا متضاداند و جهان فرایند بی‌وقفه، و با این حال منظم، حرکت آن‌هاست. به نظر هراکلیت، شدن ذات هستی است. اما این جرم‌های مادی از چه چیزی ساخته شدند؟ هراکلیت ادعا می‌کند که «مایه‌ی» بنیادی، که خود را در اجرام دستخوش تغییر بروز می‌دهد، آتش است. از این توضیحات درباره‌ی تحول و هستی این ایده سر بر می‌آورد که در حالی که نوعی استمرار و ثبات در ذات یا خواص اشیا مادی وجود دارد، «مایه‌ی مادی» جهان می‌تواند دستخوش تحول دائمی باشد.

تغییر نسبی اجزای مطلق

برخی فیلسوفان «پیش سقراطی»، مثل امپدوکلس، مدعی بودند جهان هستی از چهار عنصر آب، باد، آتش و خاک ساخته شده است و جهان را